

آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم

پاسخ به مقاله «بحثی درباره فلسفه احکام»

در شماره‌های مسلسل ۱۲۲ و ۱۲۳ نشریه ارزنده مکتب اسلام دو مقاله از استاد محترم جناب آقای دکتر علی اکبر شهابی تحت عنوان «بحثی درباره فلسفه احکام، درج و نظراتی اظهار گردیده بود که بنظر نگارنده احتیاج به تجدید نظر کلی داشت و نمیتوان از موضوع حساس و مهم آن چنانی بدین سهولت گذشت:

موضوع تحقیق و بررسی ارزش‌های تعالیم دینی بحثی جدید و نو ظهور نیست، که امروز مورد بحث و توجه ملل اسلامی قرار گرفته و سعی در موجه ساختن یا مفید و مثبت نمایاندن این تعالیم در زندگی روزانه بشر می‌گردد، بلکه از مدت‌های پیش تلاش و کوشش دانشمندان و محققین ملل مختلف در مورد ارزیابی تعالیم ادیان شروع گردیده است که گرچه تاریخ دقیق و مشخصی نمی‌توان برای آن تعیین کرد اما تقریباً پس از انقلاب کبیر فرانسه و وقوع محدودیت قدرت «کلیسا» در کنترل عقاید بموازات سایر تغییرات و تحولات اجتماعی با استفاده از آزادی عمل بیشتر همه‌جانبه افکار عمومی خواه ناخواه بحث و فحص و قضاوت در ارزش و اهمیت حتی قبول یارد تعالیم دینی (البته در دین مسیحیت) صورت گرفت.

اما اگر بخواهیم بدانیم ابتدای این نهجس از کجا شروع میشود و از چه وقتی بشر بطور اعم بفکر کنجکاوی در مورد اثر و عمل و ارزش و یا حکمت

تعالیم آسمانی افتاد، درحقیقت باید بگوئیم از همان ابتدای ظهور ادیان، بررسی و تحقیق در فلسفه احکام آسمانی آغاز گردید و حتی از همان ابتدائی ترین مراحل ظهور اولین ادیان قدیمی که دایره تعالیم محدود به کلیاتی از قبیل ترک بت پرستی و تشویق به یکنوا پستی میشد پیروان ادیان در مقام تجسس و تفحص نسبت به امتیازات کیش و آئین جدید و درک مزایای اصول و مبانی کیش و آئین نوظهور بر میآمدند تا فایده و امتیاز سبک زندگی در تحت لوای دین و آئین جدید را نسبت به ماقبل آن دریابند و درک کنند، یا در مقام عناد، با اثبات بیفایده - بودنش یکسره آنرا طرد و رد نمایند

بنابراین جستجوی فلسفه دستورات و احکام و اوامر دینی بحث تازه ای نبوده، و موضوعی بعید و نامأنوس هم نیست که در مورد جایز بودن یا نبودنش بتوان اظهار نظر کرد یا امری بیهوده دانست، و اگر استاد محترم در دو مقاله گذشته به جهاتی و در مواردی بررسی در فلسفه احکام را مردود و در مراحلی مضردانسته اند درحقیقت اصل را فدای فرع نموده اند، زیرا تجسس و تفحص در علت و حکمت و فلسفه احکام و دستورات آسمانی، یا بررسی فواید و منافعی که در اجرای آن دستورات عائد بشری گردد امری است فطری، و بدانسان که همیشه پیشوایان ادیان در مراحل اولیه ظهور ادیان طرف سؤال و مورد تفتیش بلکه در مراحل حللی از جانب بشر نادان و بی خبر و متکی بر علم و اطلاع محدود خود، بمنزله یک مقام مسئول صادرکننده حکم شناخته شده و لازم بود که تفوق تعالیم دین نوظهور خود را نسبت به کیش و آئین اجدادی او اثبات کنند، در این مرحله بود که از باب استدلال و احتجاج می بایست وارد شوند (هر چند مخالفین و معاندین تصمیم خود را قبل از دریافت دلیل و برهان گرفته بودند، اما بر سبیل عادت و بمقتضای فطرت، حتی آنان که هرگز ایمان نمی آوردند نیز در مقام احتجاج بر میآمدند).

واضح است غرض از استدلال، درحقیقت امکان عطف توجه بدرک امتیاز و تفوق یک سبک یا روش نسبت به ماقبل یا همسنگ خود بود، و در صورت مفید و مثبت بودن، شایان توجه و شایسته تبعیت می گردید، و طبعاً افراد سلیم النفس و خوش فکر و روشن بین و حقیقت جو به محض درک امتیاز و تفوق سبک و روش جدید از آن پیروی نموده و بالعکس گروه فاسد و فاسق و منحرف و لجوج و کج اندیش، که استعداد درک امتیازات و تفوق های آن چنانی را نداشتند با وجود استدلال صریح و منطقی روشن انبیاء و مصلحین، حتی حکماء و عقلاء قوم نیز حاضر بقبول حق و اعراض از باطل نمیگردیدند.

البته ناگفته نگذاریم که قبل از همه، معجزات انبیاء بود که بشر را منتهی و متوجه

عظمت موضوع خارق‌العادی ادیان حقیقی بامنشأ آسمانی می‌نمود. اما باوجود معجزات، روش تثبیت مستمر حقانیت ادیان در بین بشر منکی بر دلایل عقلی و براهین منطقی است نه بر معجزات، چرا که اولاً معجزات و کرامات بدانسان که نوع بشر را عاجز نموده و در تفوق و خارق‌العادی بودن او را بزانو درآورد، مخصوص خود انبیاء و رسل است نه عموم مردم یا مبلغین مذهبی که بعد از انبیا و پیشوایان روی کار آمدند.

ثانیاً معجزات پدیده‌های مداوم و دلپذیر خواهی نیستند تا در هر وقت دسترسی بدانها ممکن و اثبات حق از این راه سهل باشد.

ثالثاً معجزات مسائلی فراگرفتنی و تعلیم یافتنی نبوده و از نظر موازین عادی هم قابل توجیه نیستند تا در ردیف اندوخته‌های عقلی قرار گرفته و در هر عصری در دسترس باشند.

رابعاً معجزات و امور خارق‌العاده به تنهایی برای اقناع روح بشر و ایجاد تحرك فرد و اجتماع در جهت مثبت زندگی و سیر تکامل روحی و معنوی تدریجی کافی نبوده که معاندین باوجود مقابله با آن قبیل موضوعات خارق‌العاده، در عین حیرت باز اعراض می‌کردند و یا مؤمنین باوجود مشاهده آنها از آن پس قادر با اجرای اوامر دینی تا پایان عمر باشند.

بلکه پس از تنبیه بشر بوسیله معجزات، تنها اتکاء بر دلایل عقلی است که می‌تواند هر آن و هر لحظه (بشرط سلامت عقل) در دسترس بوده و برای تحرك و پیشرفت بشر محل اتکاء مطمئنی باشد.

بنابراین مسلم است که معجزات هرگز به تنهایی عامل تحکیم مستمر حقانیت ادیان در روی زمین (ولو برای عصر معینی هم باشد) نیست بلکه جنبه‌های مفید و مثبت تعالیم آنهاست که هم با اجرای آنها بشر عملاً میتواند نیل بسعادت را درک کند و بسعادت رسد و هم منشأ خیر و فایده وی گردد.

یعنی آن تعالیم حتماً بایستی بر اساس حکمت و منطق استوار گردند، هر چند درک فلسفه وجودی آنها برای بشر مشکل و یاد در مراحل غیر ممکن باشد.

اگر دینی حقیقتاً آسمانی است یعنی دستورات و اوامرش واقعاً از جانب خدای حکیم و دانا به نفع بشر تنظیم شده مسلماً مفید و بدون تردید منشأ خیر و فایده خواهد بود. بنابراین نمی‌تواند فاقد اثر مثبت و بهمان لحاظ فاقد حکمت باشد و لودرک فلسفه يك عبادت یا طاعتی برای بشر غیر ممکن باشد و معذک در این صورت جستجوی علت و حکمت يك دستور و بررسی

فوائد آن، خلاف عقل نیست و جوینده را نایستی ملامت کرد.

بلکه تعمق و غور در فلسفه وجودی يك دستور و تفکر در فواید و منافع مادی یا معنوی آن اگر از روی انصاف بنگریم خود در حکم عبادت است و حتی از افضل عبادات بشمار خواهد رفت (البته تفکر و تعمقی متکی بر علم و مبتنی بر اصول و موازین عقلی، که شرایط آن مورد مطالعه قرار خواهد گرفت)

* * *

پس با توجه با اصول نامبرده فوق باین نتیجه می رسیم که تجسس و تفحص در فلسفه تعالیم آسمانی نه تنها عیب و نقص نیست بلکه امری است فطری و طبیعی، و هر گونه سؤال در این مورد از هر جوینده و طالب حقیقی مجاز تواند بود. بنابراین سؤال يك دانشجو مثلاً درباره «فلسفه مسح در وضوء» بامید دریافت توضیح علمی قانع کننده، نه ایرادی است بردانشجو و نه نقصی است برای کسیکه در این مورد یادرموارد دیگری توضیح علمی و پاسخ فلسفی میدهد. بلکه این حق هر جوینده دانش و حقیقت است و امری خلاف عقل و وجدان و یا موضوعی غیر عادی نیست تا بخاطر آن مطلقاً درك فلسفه احکام را یکباره ممنوع و تحریم کنند.

نهایت باید باین اصل توجه نمود که تنها طرح سؤال، کسی را به نتیجه مثبت و مسلم نمیرساند و نه سؤال از هر کسی و از هر رشته ای بدین سهولت بجواب صریح منطقی منتهی می شود و اگر قرار باشد که طرح هر سؤال از هر کسی و در هر مقامی جایز باشد کیست که در این زندگی محدود با سؤالات بیشماری مواجه نبوده و پس از تجسس بسیاری بالاخره از یافتن پاسخ آنها مأیوس نباشد.

زیرا مسلم است که طرح سوال، آسان ولی یافتن پاسخ صحیح و منطقی مشکل و در مواردی (با این معلومات محدود بشری) غیر ممکن است. بخصوص که پاسخ گوینده برای ادای توضیح کافی و جواب منطقی می بایست احاطه کافی و علم و اطلاع کاملی در خصوص آن موضوع داشته و بتواند متکی بر علم و حقیقت مسلم جواب گوید.

از طرف دیگر: نکته مهمتر از همه اینست که در تحقیق و تجسس مراعات اصول چندی لازم است تا قرین موفقیت باشد، مثلاً سؤال کننده می بایست بقدر فهم و علم و اطلاعات مقدماتی و باندازه ظرفیت و شایستگی و لیاقت و استعداد جذب علم از حقایق، توانائی پی بردن از معلومات مقدماتی بر مجهولات را داشته و راه و رسم استنباط صحیح را کم و بیش بداند و بشناسد و از آن پس در مقام سؤال برآید و در این صورت است که میدانند کدام سؤال قابل طرح و کدام غیر قابل طرح است، و پس از واجد شرایط بودن است که اگر پاسخ عمیق

علمی در مورد سؤالش عرضه شود، امکان دارد که از آن بهره و نصیبی داشته باشد و گرنه پس از دسترسی باهل علم و حتی درك حضور خود پیشوایان بزرگ دین (ع) در آن چنان شرایطی کمترین برخورداری نخواهد داشت .

همچنین متقابلاً نباید فراموش کرد که طرح سؤال بهر کسی بیهوده است زیرا هر يك از دانشمندان و حتی نوابع عالم بشری، تنها از يك رشته معلومات در موضوعات معینی ممکن است برخوردار باشند، و در غیر آن رشته شاید کاملاً بی اطلاع هستند، و لذا اگر طبیبی از حل يك مسئله حقوقی یا فلسفی بازماند یا اگر فیلسوفی از دادن پاسخ باینکه برای فلان درد چه دارویی مفید واقع می شود، عاجز گردد، دلیل آن نیست که سؤال مزبور لاینحل است، و نه دلیل بر آن است که هرگز چنین سؤال را با هیچ کس نباید مطرح کرد، یا اساساً چنین سؤالی پاسخ منطقی ندارد .

* * *

پس موضوع بحث از چند مبحث مستقل متمایز از هم تشکیل می یابد:

اول - اینکه آیا خود سائل استعداد و استحقاق طرح چنان سؤال را دارد، یا اینکه در مقام تحلیل و تجزیه از درك پاسخ لازم عاجز مانده و نقص خودش مانع درك پاسخ صحیح و منطقی و اصولی خواهد شد.

دوم - اینکه پاسخ سؤال مورد نظر اساساً در حیطه معلومات و اطلاعات بشری ممکن است باشد یا تلاش در این مورد بیهوده است؟

سوم - آیا خود سؤال در اصل قابل حل بوده و آیا طرح سؤال اصولی است یا اساساً طرح مسئله غلط و خود لاینحل است.

چهارم - اینکه سؤال از متخصص هر فن انجام گرفته یا غیر آن، و هر پاسخی در مورد هر سؤال اگر ناقص باشد دلیل نقص در اصل مطلب نیست.

پنجم - اگر سؤال را هیچ کسی نتواند جواب دهد دلیل لاینحل بودن اصل مسئله نیست بلکه چه بسا سؤالاتی که غیر از خدا کسی پاسخ آنرا نداند . مانند سؤال از تعداد ستارگان و یا عدد مولکولهای آب های اقیانوس ها و سؤال از اسرار و رموز آفرینش و سؤال از مغیبات و غیره.

ششم - اینکه در مورد احکام و دستورات ادیان حقیقی و تعالیم آسمانی طرح سؤال و قضاوت در پاسخ آن بر اساس تقارن موضوع بمبنای دستورات و قوانین عرف و اجتماع و همچنین محدود ساختن دایره حکمت و فلسفه احکام و دستورات بر علم و معلومات بشری

اشتباه است.

هفتم - آنکه با وجود اعتماد باصالت يك حکم دینی حقیقی شك و تردید در مفید بودن آن وشك در حکمت و علت منطقی و تردید در وجود فواید و منافع (اعم از مادی یا معنوی و ظاهری و باطنی) معقول و منطقی نبوده و بشرحی که داده خواهد شد این تعهد، از نظر ادیان دور از سلم محض در برابر دستورات آسمانی، بلکه در حکم عصیان است. بنابراین اگر پاسخ يك سؤال دینی در حد فکر بشری مقدور نباشد و دلایلی منطبق بر عقل و علم و منطق بدست نیاید، علامت ضعف و نقص در اصل دستور دینی نبوده و نه دلیل بر فقدان حکمت در آن است، زیرا وقتی حکمی از جانب حکیمی صادر گردیده است چگونه ممکن است فاقد حکمت باشد و جستجوی حکمت و علت در فرمان حکیم خلاف نیست مگر اینکه بعلل مذکور تجسس و تحقیق اصولی نباشد.

(بقیه در شماره آینده)

میدانم

ولی نمیتوانم بگویم!

بسیاری از شاگردان مدرسه تکبیه کلامی دارند، همیشه در جواب معلم میگویند میدانم ولی نمیتوانم بگویم، حتی به معلم اعتراض هم میکنند که به آنها نمره کم داده، زیرا اطمینان دارند که درس را بخوبی میدانند اما نمی-توانند جواب بدهند.

البته این دانش آموزان اشتباه میکنند، زیرا اگر کسی چیزی را بداند آن را خواهد گفت. دلیل اینکه کسی نمی تواند مطلبی را شرح دهد اینست که بخوبی آنرا یاد نگرفته، آنها شبیهی از اصل مطلب در مغز خود دارند و خیال میکنند موضوع را بخوبی میدانند.

(روانشناسی در شوروی تألیف پاولوف ص ۱۴۵)